

A Semiotic Reading of the Architecture of the Jameh Mosque of Yazd from the Ilkhanid to the Timurid Period, with Emphasis on Muzaffarid Transformations

1. Tina Sharifi Golzar[✉]: Department of Architecture, Isf.C., Islamic Azad University, Isfahan, Iran

2. Shabnam Akbari Namdar^{✉*}: Department of Architecture, Ta.C., Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

*Corresponding Author's Email Address: namdar@iaut.ac.ir

How to Cite: Sharifi Golzar, T. & Akbari Namdar, S. (2026). A Semiotic Reading of the Architecture of the Jameh Mosque of Yazd from the Ilkhanid to the Timurid Period, with Emphasis on Muzaffarid Transformations. *Manifestation of Art in Architecture and Urban Engineering*, 4(4), 1-16.

Abstract:

Religious architecture is not merely a container for the performance of rituals; rather, it participates in the production of meaning through spatial organization, orientation, scale, movement sequences, inscriptions, and ornamentation. The central problem of this study is how the architecture of the Jameh Mosque of Yazd can be analyzed in relation to its spatial structure and historical layers without reducing its constituent elements to a set of fixed and transhistorical symbols. The study employs a qualitative, historical–interpretive, case-study approach. Its theoretical framework is based on Charles Sanders Peirce's triadic relationship among the representamen, object, and interpretant, as well as his distinction among icon, index, and symbol. The data corpus consists of authoritative sources on architectural history, studies specifically addressing the Jameh Mosque of Yazd, research on inscriptions and ornamentation, architectural plans, and published visual documentation. The analysis was conducted at three levels: chronology, the sign relations of architectural elements, and the spatial network. Operational criteria were employed to identify iconic, indexical, and symbolic relations. The findings indicate that, within the principal sequence of spatial experience in the mosque, indexical relations play a more fundamental role than isolated symbols in terms of their functional priority and recurrence in orientation, connection, adjacency, and focalization. The entrance portal, threshold, pathway, courtyard, qibla iwan, domed chamber, and mihrab, through their actual positions and spatial connections, organize ritual movement and concentration, whereas inscriptions and the culturally informed recognition of certain elements reinforce symbolic layers of meaning. The historical analysis further demonstrates that the existing network of signification was not formed in a single phase. Muzaffarid interventions, particularly those undertaken in 1375–1376, in the entrance, inscriptions, mihrab, and ornamentation of the principal space are crucial to interpreting the building in its present form. The study's contribution lies in shifting the unit of analysis from the “element as symbol” to the “relation as sign” and in simultaneously integrating architectural form, the object of signification, interpretive effect, type of sign relation, and historical context.

Keywords: architectural semiotics, Jameh Mosque of Yazd, Charles Sanders Peirce, Muzaffarid architecture, spatial relations

Received: 04 May 2026

Revised: 06 September 2026

Accepted: 14 September 2026

Initial Publication: 20 September 2026

Final Publication: 22 December 2026



خوانش نشانه‌شناختی معماری مسجد جامع یزد از دوره ایلخانی تا تیموری با تأکید بر تحولات مظفری

۱. تینا شریفی گلزار* گروه معماری و شهرسازی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

۲. شبنم اکبری نامدار** گروه معماری، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: namdar@iaut.ac.ir

نحوه استناددهی: شریفی گلزار، تینا، و اکبری نامدار، شبنم. (۱۴۰۵). خوانش نشانه‌شناختی معماری مسجد جامع یزد از دوره ایلخانی تا تیموری با تأکید بر تحولات مظفری. تجلی هنر در معماری و شهرسازی، ۴(۴)، ۱-۱۶.

چکیده

معماری مذهبی تنها ظرفی برای انجام مناسک نیست، بلکه از طریق سازمان فضایی، جهت‌گیری، مقیاس، توالی حرکت، نوشتار و تزئینات در شکل‌گیری معنا مشارکت می‌کند. مسئله این پژوهش آن است که چگونه می‌توان معماری مسجد جامع یزد را بدون فروکاستن عناصر آن به مجموعه‌ای از نمادهای ثابت و فراتاریخی، در پیوند با ساختار فضایی و لایه‌های تاریخی بنا تحلیل کرد. پژوهش با رویکرد کیفی، تاریخی - تفسیری و مطالعه موردی انجام شده و چارچوب نظری آن بر رابطه سه‌گانه بازنمون، موضوع و تفسیرگر در نشانه‌شناسی چارلز سندرس پیرس و تمایز میان شمایل، نمایه و نماد استوار است. پیکره داده از منابع معتبر تاریخ معماری، مطالعات مستقیم درباره مسجد جامع یزد، پژوهش‌های مرتبط با کتیبه و تزئینات، پلان‌ها و مستندات تصویری منتشرشده تشکیل شده است. تحلیل در سه سطح گاه‌نگاری، رابطه نشانه‌ای عناصر و شبکه فضایی انجام شد و معیارهای عملیاتی برای تشخیص روابط شمایی، نمایه‌ای و نمادین به کار رفت. یافته‌ها نشان می‌دهد که در زنجیره اصلی تجربه فضایی مسجد، روابط نمایه‌ای از حیث تقدم کارکردی و تکرار در جهت‌یابی، اتصال، مجاورت و تمرکز نقش بنیادی‌تری از نمادهای منفرد دارند. سردر، آستانه، مسیر، صحن، ایوان قبله، گنبدخانه و محراب در پیوند با موقعیت و اتصال واقعی خود، حرکت و تمرکز آیینی را سامان می‌دهند؛ در حالی که کتیبه‌ها و شناخت فرهنگی برخی عناصر، لایه‌های نمادین را تقویت می‌کنند. تحلیل تاریخی نیز نشان می‌دهد که شبکه دلالتی موجود در یک مرحله واحد شکل‌نگرفته و مداخلات مظفری، به‌ویژه در سال ۱۳۷۷ ق / ۱۳۷۵-۱۳۷۶ م، در ورودی، کتیبه‌ها، محراب و تزئینات فضای اصلی برای خوانش صورت کنونی تعیین‌کننده‌اند. نوآوری پژوهش در انتقال واحد تحلیل از «عنصر به مثابه نماد» به «رابطه به مثابه نشانه» و تلفیق هم‌زمان صورت معماری، موضوع دلالت، اثر تفسیری، نوع رابطه نشانه‌ای و زمینه تاریخی است.

کلیدواژگان: نشانه‌شناسی معماری، مسجد جامع یزد، چارلز سندرس پیرس، معماری مظفری، روابط فضایی

تاریخ دریافت: ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۵ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۳ شهریور ۱۴۰۵

اولین انتشار: ۲۹ شهریور ۱۴۰۵

انتشار نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵



مقدمه

معماری هم‌زمان واقعیتی مادی، نظامی فضایی و زمینه‌ای برای کنش و ادراک است. دیوار، ورودی، محور، حیاط، ایوان، گنبدخانه، محراب، نور و آرایه‌ها نه صرفاً اجزای سازه‌ای و تزئینی، بلکه مؤلفه‌هایی هستند که در نسبت با کارکرد، عادت‌های فرهنگی و حرکت انسان می‌توانند نقش نشانه‌ای پیدا کنند. این نکته در معماری مسجد اهمیت ویژه دارد؛ زیرا فضای عبادی با جهت قبله، مناسک جمعی، حافظه تاریخی و الگوهای تثبیت‌شده فرهنگی پیوند خورده است. از این منظر، معنا نه ویژگی ذاتی یک فرم، بلکه نتیجه رابطه میان صورت معماری، موضوع ارجاع و فرایند تفسیر است. (3-1)

مسجد جامع یزد برای چنین خوانشی موردی ممتاز است، زیرا صورت کنونی آن حاصل فرایندی چندمرحله‌ای است. مطالعات تاریخ معماری، بنای اصلی سده هشتم هجری را با فعالیت سید رکن‌الدین محمد و شکل‌گیری ایوان، گنبدخانه و مقصوره پیوند می‌دهند؛ در ادامه، دوره مظفری با مداخلاتی در ورودی، جماعت‌خانه، محراب و تزیینات همراه بوده و افزوده‌ها و مرمت‌های دوره‌های بعد نیز در صورت کنونی بنا نقش داشته‌اند. (6-4) وجود کتیبه‌ای مورخ ۷۷۷ق در کریاس شرقی نیز شاهد مستقیمی از حضور و فعالیت دوره مظفری در مجموعه است. (7) بنابراین، هر تفسیر نشانه‌شناختی که لایه‌های تاریخی را نادیده بگیرد، خطر نسبت دادن یک معنای واحد به عناصری با زمان‌های ساخت متفاوت را در پی دارد.

پژوهش‌های مستقیم درباره مسجد جامع یزد بیشتر بر تاریخ ساخت، ویژگی‌های سبکی، کتیبه‌ها، تزیینات، حفاظت و مقایسه‌های معماری متمرکز بوده‌اند. در مقابل، ادبیات نشانه‌شناسی مسجد غالباً نمونه‌های معاصر یا بناهای خارج از ایران را بررسی کرده و بر فرم، نور، ماده، حرکت و سازمان فضایی تمرکز داشته است. (10-8) فاصله میان این دو حوزه، یعنی تاریخ‌مندی دقیق مسجد جامع یزد و تحلیل رابطه‌محور نشانه‌ای، شکاف اصلی پژوهش حاضر را می‌سازد.

مسئله اصلی آن نیست که هر عنصر «نماد چه چیزی» است؛ زیرا چنین پرسشی از آغاز تحلیل را به سوی نمادپردازی هدایت می‌کند. مسئله بنیادی‌تر این است که صورت معماری به چه موضوعی ارجاع می‌دهد، این ارجاع از چه نوع رابطه‌ای شکل می‌گیرد و چه اثر تفسیری قابل دفاعی ایجاد می‌کند. در این چارچوب، معماری می‌تواند پیش از آنکه حامل استعاره‌های عرفانی باشد، از طریق جایگاه، اتصال، توالی، جهت و مقیاس اطلاعات فضایی تولید کند. پژوهش حاضر با این مبنا می‌کوشد نشان دهد که چگونه روابط واقعی میان عناصر، بستر لایه‌های فرهنگی و نمادین را فراهم می‌کنند.

پرسش‌ها و هدف پژوهش

پرسش اصلی پژوهش این است: نظام نشانه‌ای مسجد جامع یزد از دوره ایلخانی تا تیموری، با تأکید بر تحولات مظفری، چگونه از طریق روابط میان عناصر معماری، سازمان فضایی و زمینه تاریخی شکل می‌گیرد؟

پرسش تکمیلی نخست می‌پرسد عناصر اصلی بنا تحت چه شرایطی در روابط شمایی، نمایه‌ای یا نمادین عمل می‌کنند. پرسش تکمیلی دوم به این موضوع می‌پردازد که تفکیک مراحل ایلخانی، مظفری و دوره‌های پس از آن چه تغییری در تفسیر نشانه‌شناختی صورت موجود مسجد ایجاد می‌کند. هدف پژوهش، ارائه مدلی است که ضمن حفظ ظرفیت فرهنگی و آیینی معماری، از انتساب معانی ثابت و فاقد شاهد تاریخی پرهیز کند.

مبانی نظری و پیشینه پژوهش

نشانه معماری در چارچوب پیرس

در نظریه پیرس، نشانه در رابطه‌ای سه‌گانه میان بازنمون، موضوع و تفسیرگر تحقق می‌یابد. بازنمون وجهی است که در مقام نشانه حاضر می‌شود؛ موضوع چیزی است که نشانه به آن ارجاع می‌دهد؛ و تفسیرگر، اثر یا حاصل تفسیری این رابطه است. بنابراین، تفسیرگر را نباید با شخص مخاطب یکسان دانست. مخاطب محل وقوع فرایند تفسیر است، اما تفسیرگر می‌تواند در قالب تشخیص، جهت‌گیری، انتظار یا معنای حاصل از رابطه نشانه و موضوع توضیح داده شود. (1)

در تقسیم‌بندی مشهور پیرس، شمایل بر مشابهت کیفی یا ساختاری با موضوع اتکا دارد؛ نمایه با موضوع در پیوند واقعی، مکانی، مجاورتی، جهت‌دهنده یا علی قرار دارد؛ و نماد از قرارداد، عادت یا دانش فرهنگی آموخته‌شده معنا می‌گیرد. یک عنصر معماری می‌تواند هم‌زمان در چند رابطه متفاوت عمل کند. برای مثال، محراب از حیث جایگاه خود بر دیوار قبله رابطه‌ای مکانی و بنابراین نمایه‌ای با جهت نماز دارد؛ در عین حال، فهم آن به‌عنوان محراب و جایگاه آیینی‌اش به سنت فرهنگی وابسته است و وجه نمادین پیدا می‌کند.

این پژوهش آگاهانه از کل رده‌بندی‌های پیچیده‌تر پیرس استفاده نمی‌کند، زیرا هدف بازسازی کامل دستگاه نشانه‌شناختی او نیست. تمرکز بر دو سطحی است که قابلیت عملیاتی مستقیم برای مطالعه فضا دارند: رابطه سه‌گانه بازنمون - موضوع - تفسیرگر و تمایز شمایل - نمایه - نماد. این محدودسازی با رویکرد (3) سازگار است که امکان کاربرد نشانه‌شناسی پیرسی را در فضا، کنش و استفاده از محیط ساخته‌شده توضیح می‌دهد.

نشانه‌شناسی معماری، فضا و زمینه تاریخی

(2) نشان می‌دهد که عناصر معماری علاوه بر کارکرد، در نظام‌های فرهنگی واجد دلالت‌اند، اما دلالت آن‌ها بدون توجه به کدهای فرهنگی و شیوه استفاده از فضا قابل فهم نیست. در مطالعات معماری اسلامی نیز تأکید بر پیوند میان فرم، کارکرد، زمینه و معنا سابقه‌ای گسترده دارد و بررسی بناهای تاریخی مستلزم پرهیز از همسان‌سازی معنا در دوره‌های متفاوت است. (11, 12)

مطالعات جدید مسجد نیز به تدریج از نمادخوانی منفرد به سوی تحلیل کلیت سازمان فضایی حرکت کرده‌اند (8). در مطالعه مساجد معاصر ترکیه، زمینه، پلان، کارکرد، ساختار فضایی و صورت‌های نمادین را هم‌زمان بررسی کردند (13). با رویکرد پیکربندی فضایی نشان دادند که دسترسی، توالی و عمق فضا در مساجد تاریخی ایران را می‌توان به‌صورت نظام‌مند تحلیل کرد (10). نیز در مطالعه‌ای پیرسی بر پیوند فرم، نور، ماده، حرکت و تجربه تأکید کردند. این مطالعات اهمیت رابطه و توالی را نشان می‌دهند، اما انتقال نتایج آن‌ها به یک بنای تاریخی چنددوره‌ای بدون گاه‌نگاری دقیق کفایت ندارد.

در مورد مسجد جامع یزد، آثار (4)، (5) و (6) بنیان مهمی برای تشخیص مراحل تاریخی فراهم می‌کنند. مطالعه حفاظتی و کتیبه‌شناختی (7) نیز وجود کتیبه عربی مورخ ۷۷۷ق در کرباس شرقی را به‌صورت مستقیم مستند می‌کند و از این جهت برای پیوند میان زمان، نوشتار و فضا اهمیت ویژه دارد (14). با مقایسه مسجد جامع یزد و مسجد کبود تبریز بر ضرورت تشخیص ویژگی‌های دوره‌ای و احتیاط در انتساب سبکی تأکید کرده‌اند. نوآوری پژوهش حاضر کشف تاریخ جدید بنا نیست، بلکه ادغام این گاه‌نگاری با ماتریسی نشانه‌شناختی است که «رابطه» را واحد تحلیل قرار می‌دهد.

معیارهای عملیاتی تحلیل نشانه‌ای

جدول ۱. معیارهای عملیاتی تشخیص نوع رابطه نشانه‌ای

نوع رابطه	معیار عملیاتی	شرط پذیرش در این پژوهش	نمونه معماری
شمایلی	وجود مشابهت کیفی یا شباهت ساختاری میان روابط بازنمون و موضوع	صرف تقارن، هندسی بودن یا تکرار کافی نیست؛ موضوع و نوع شباهت باید مشخص باشد.	نمودار یا آرایش فضایی که روابط ساختاری مشخصی را بازنمایی کند.
نمایه‌ای	پیوند واقعی، مکانی، مجاورتی، جهت‌دهنده یا علّی میان بازنمون و موضوع	رابطه باید از سازمان مستند فضا یا وضعیت فیزیکی قابل احراز باشد.	محراب در نسبت با قبله، مسیر متصل به مقصد، آستانه میان بیرون و درون.
نمادین	وابستگی معنا به قرارداد، زبان، سنت، عادت یا دانش فرهنگی	وجود عرف یا متن فرهنگی قابل شناسایی لازم است.	محتوای کتیبه، شناخت فرهنگی محراب یا مناره.

روش پژوهش

پژوهش حاضر کیفی، تاریخی - تفسیری و از نوع مطالعه موردی است. مورد مطالعه مسجد جامع یزد در بازه شکل‌گیری بنای اصلی سده هشتم هجری تا تحولات سده نهم است، با تمرکز تحلیلی بر مرحله مظفری به دلیل شواهد مستقیم مرتبط با ورودی، کتیبه، محراب و تزیینات. استفاده از عنوان «از دوره ایلخانی تا تیموری» در این پژوهش بیانگر یک بازه تاریخی است، نه انتساب تمام اجزای موجود به دو سبک ثابت؛ دوره مظفری در مرکز این بازه قرار می‌گیرد.

پیکره داده از چهار دسته تشکیل شده است: نخست، منابع تاریخ معماری و تاریخ محلی برای تشخیص توالی ساخت و مداخلات؛ دوم، پژوهش‌های مستقیم درباره مسجد جامع یزد، کتیبه‌ها و تزیینات؛ سوم، مطالعات تطبیقی معماری مسجد و پیکربندی فضایی؛ و چهارم، پلان‌ها و مستندات تصویری منتشرشده که برای تشخیص جایگاه عناصر، اتصال‌ها، محور قبله و تفاوت تراکم‌ترین استفاده شده‌اند. داده‌های بصری تنها در حد ویژگی‌هایی به کار رفته‌اند که از اسناد منتشرشده قابل احراز باشند و پژوهش ادعای مشاهده میدانی یا سنجش تجربی رفتار کاربران ندارد.

تحلیل در سه مرحله انجام شد. در مرحله نخست، هر عنصر از نظر گاه‌نگاری بررسی شد تا اجزای متعلق به دوره‌های متفاوت در یک سطح تاریخی ادغام نشوند. در مرحله دوم، برای هر عنصر چهار پرسش مطرح شد: بازنمون چیست؟ موضوع ارجاع چیست؟ اثر تفسیری قابل دفاع کدام است؟ و رابطه بازنمون با موضوع بر اساس معیارهای جدول ۱ از چه نوعی است؟ در مرحله سوم، عناصر از حالت منفرد خارج شدند و در قالب شبکه‌ای شامل شناسایی بنا، تشخیص ورودی، عبور از آستانه، ورود به صحن، دریافت محور قبله، تمرکز بر ایوان و گنبدخانه و تشخیص محراب بررسی شدند.

در این پژوهش «غلبه روابط نمایه‌ای» به معنای شمارش ساده برجسب‌های نشانه‌ای نیست. غلبه زمانی پذیرفته شد که یک نوع رابطه، هم در چند مرحله متوالی زنجیره فضایی تکرار شود و هم از حیث جهت‌یابی، اتصال و تعیین مقصد نقش مقدم داشته باشد. بنابراین، نتیجه درباره غلبه نمایه‌ها بر اساس تقدم کارکردی روابط مکانی و تکرار آن‌ها در سازمان تجربه فضایی است، نه صرف فراوانی اسمی.

اعتبار تفسیری با سه قاعده کنترل شد: تطبیق هر ادعا با شواهد تاریخی یا کالبدی؛ سازگاری با تعریف نظری نوع رابطه؛ و تفکیک میان مشاهده معماری و تفسیر فرهنگی. هر جا معنای عرفانی یا نمادین نیازمند شاهد مستقل بود و شاهد کافی در پیکره داده وجود نداشت، آن معنا به عنوان یافته گزارش نشد. در مواردی مانند نور یا شمایل هندسی که داده میدانی یا سنجش مستقیم در دسترس نبود، نتیجه به صورت محدود و مشروط بیان شد.

پیکره شواهد و نقش آن در تحلیل

جدول ۲. گروه‌های اصلی شواهد مورد استفاده

گروه شواهد	نمونه منابع	کارکرد در تحلیل
تاریخ معماری و گاه‌نگاری	(4-6)	تفکیک مراحل ساخت، تکمیل و تزئین و جلوگیری از انتساب یک‌دست تاریخی.
مطالعات مستقیم مسجد جامع یزد	(14, 15)	پشتیبانی از شواهد کتیبه‌ای، دوره‌ای و مقایسه‌ای مرتبط با خود بنا.
نظریه نشانه‌شناسی	(1-3)	تعریف بازنمون، موضوع، تفسیرگر و معیارهای شمایل، نمایه و نماد.
مطالعات معماری مسجد	(8, 10, 13)	مقایسه روش‌های تحلیل سازمان فضایی، حرکت، زمینه و معنا.
پلان و مستندات تصویری	پلان‌ها و مستندات منتشرشده در منابع معماری و مطالعات مستندنگاری	تشخیص محور، اتصال، مجاورت، رؤیت‌پذیری نسبی و تفاوت منتشرشده
مستندنگاری		تمرکز تزئین.

گاه‌نگاری تحولات مؤثر بر خوانش نشانه‌ای

تفکیک تاریخی در این مقاله بخشی از روش تحلیل است. صورت موجود مسجد حاصل لایه‌هایی است که در دوره‌های مختلف شکل گرفته‌اند؛ از این رو، موضوع دلالت و اثر تفسیری هر عنصر باید با زمان ایجاد یا دگرگونی آن سازگار باشد. برای نمونه، کتیبه مورخ ۷۷۷ق در کرباس شرقی نه فقط یک متن، بلکه شاهدی زمانی است که بخشی از مرحله مظفری را در خود بنا تثبیت می‌کند. (7)

جدول ۳. گاه‌نگاری فشرده عناصر مرتبط با تحلیل

مرحله تاریخی	بازه تقریبی	عناصر/تحولات مرتبط	پیامد برای تحلیل نشانه‌ای
ایلخانی	۷۲۴ق / ۱۳۲۴م	شکل‌گیری بنای اصلی جدید؛ ایوان، گنبدخانه، مقصوره و فضاهای مرتبط	ایجاد شالوده محور نیایش، مرکزیت فضایی و روابط اصلی میان صحن، ایوان و فضای قبله.
مظفری	به‌ویژه ۷۷۷ق / ۱۳۷۵-۱۳۷۶م	مداخلات در ورودی و جماعت‌خانه، کتیبه مورخ ۷۷۷ق، محراب و تزئینات مهم فضای اصلی	تقویت آستانه، هویت ورودی، لایه نوشتاری و تمرکز آیینی؛ مرحله محوری در صورت موجود.
سده نهم هجری و سده نهم هجری و پس از آن		افزوده‌ها، تکمیل‌ها و مرمت‌های فضایی و تزئینی	ضرورت احتیاط در نسبت دادن همه اجزای امروز به ساخت اولیه و پرهیز از یکسان‌سازی تاریخی.

یافته‌ها و تحلیل نشانه‌شناختی

یافته‌ها نشان می‌دهد که نظام دلالتی مسجد جامع یزد را نمی‌توان به جمع ساده معانی عناصر منفرد فروکاست. در زنجیره اصلی تجربه فضایی، رابطه‌های مکانی و واقعی بارها تکرار می‌شوند: عنصر دیده یا پیموده می‌شود، موقعیت بعدی را آشکار می‌کند و حرکت را به سوی محور قبله و مقصد آیینی سامان می‌دهد.

همین تکرار و تقدم کارکردی سبب می شود نمایه‌مندی در سازمان پایه فضا نقش غالب داشته باشد؛ در حالی که لایه‌های نمادین عمدتاً از زبان، سنت و شناخت فرهنگی ناشی می‌شوند.

سردر و مناره‌ها: حضور، آستانه و هویت شهری

در سطح مواجهه شهری، سردر و عناصر عمودی وابسته به آن امکان شناسایی نقطه ورود را تقویت می‌کنند. رابطه سردر با ورودی نمایه‌ای است، زیرا خود عنصر در اتصال واقعی با آستانه قرار دارد. درباره مناره، دو سطح باید از هم جدا شود: برجستگی ارتفاعی و رؤیت‌پذیری نسبی می‌تواند حضور مجموعه را در مقیاس پیرامونی برجسته کند، اما شناسایی مناره به عنوان جزئی از معماری مسجد به دانش فرهنگی وابسته است و از این حیث وجه نمادین دارد. از آنجا که پژوهش حاضر تحلیل مستقل خط دید شهری انجام نداده است، ادعا به «تقویت رؤیت‌پذیری و هویت مجموعه» محدود می‌شود و از تعمیم‌های کمی درباره برد دید پرهیز می‌شود.

اهمیت این تفکیک در آن است که ارتفاع به طور خودکار به مفاهیمی مانند صعود روح یا تعالی نسبت داده نمی‌شود. چنین معناهایی تنها در صورت وجود شاهد تاریخی یا متنی مستقل قابل طرح‌اند.

آستانه و گذار: تغییر واقعی وضعیت فضایی

عبور از بیرون به درون مجموعه با تغییر در محصوریت، جهت دید و توالی فضا همراه است. بازنمون، مجموعه تغییرات کالبدی پیرامون ورود؛ موضوع، مرز عملی بیرون و درون؛ و اثر تفسیری، تشخیص ورود به قلمروی متفاوت است. این رابطه به دلیل وابستگی مستقیم به عبور واقعی از مرز، نمایه‌ای است. تعبیر «گذار از عرفی به قدسی» می‌تواند لایه‌ای فرهنگی باشد، اما در این پژوهش به عنوان نتیجه اولیه فرم ورودی تلقی نمی‌شود.

مسیر حرکت: دلالت از طریق اتصال و توالی

مسیر فضایی در مسجد صرفاً وسیله جابه‌جایی نیست؛ اتصال میان فضاها اطلاعات مرحله‌ای درباره مقصد تولید می‌کند. توالی ورودی، فضای میانی، صحن، ایوان قبله و گنبدخانه، امکان جهت‌یابی تدریجی را فراهم می‌سازد. موضوع این رابطه مقصد و سازمان دسترسی است و اثر تفسیری، کاهش ابهام فضایی و تقویت جهت‌یابی. از آنجا که این مطالعه ردیابی رفتاری کاربران انجام نداده، نتیجه به ظرفیت ساختار برای هدایت حرکت محدود است، نه ادعای رفتار قطعی همه استفاده‌کنندگان.

صحن: آشکارشدن روابط و اولویت محور قبله

صحن به عنوان فضای باز مرکزی امکان مشاهده هم‌زمان چند جداره و مقایسه جهات را فراهم می‌کند. در اینجا موضوع، سازمان پیرامونی و نسبت آن با محور اصلی نیایش است؛ اثر تفسیری، خواندن کلیت نسبی فضا و تشخیص عنصر غالب. کیفیت نشانه‌ای عمدتاً نمایه‌ای است، زیرا اطلاعات از موقعیت واقعی و نسبت عناصر پیرامونی حاصل می‌شود، نه از قراردادی زبانی.

ایوان قبله: تشدید سلسله مراتب فضایی

ارتفاع، مقیاس، جایگاه محوری و اتصال مستقیم ایوان قبله با گنبدخانه، آن را از دیگر جهات متمایز می‌کند. موضوع، محور اصلی نیایش و مقصد آیینی؛ و اثر تفسیری، تشخیص تقدم این محور است. رابطه اصلی نمایه‌ای است. در نسخه حاضر از نسبت دادن قطعی شمایلیت نموداری به ایوان پرهیز می‌شود، زیرا اثبات چنین ادعایی نیازمند نشان دادن موضوع مشخص و شباهت ساختاری دقیق است؛ صرف تقارن یا هندسه برای چنین طبقه‌بندی‌ای کفایت ندارد.

گنبدخانه: مرکزیت حاصل از موقعیت، اتصال و تمایز

گنبدخانه در امتداد محور قبله و مجاورت محراب قرار دارد و از نظر ارتفاع، پوشش و تراکم تزئینی از فضاهای پیش از خود متمایز است. اثر تفسیری اصلی، دریافت اهمیت و تمرکز فضایی است. رابطه غالب نمایه‌ای است، زیرا مرکزیت از جایگاه واقعی و اتصال به مقصد آیینی ناشی می‌شود. تبدیل مربع پایه به پوشش گنبدی از نظر هندسی قابل مطالعه است، اما در این مقاله تا زمانی که موضوع بازنمایی شده و نوع شباهت ساختاری به‌طور مستقل اثبات نشود، به‌عنوان شمایل نموداری قطعی گزارش نمی‌شود.

محراب: هم‌زمانی نمایه و نماد

محراب روشن‌ترین نمونه رابطه چندلایه است. جایگاه آن بر دیوار قبله با جهت واقعی نماز پیوند مکانی دارد و بنابراین نمایه‌ای است؛ در عین حال، شناخت فرم به‌عنوان «محراب» و فهم نقش آیینی آن به سنت فرهنگی وابسته است و وجه نمادین دارد. اهمیت تاریخی محراب موجود در آن است که بخشی از صورت آیینی کنونی بنا با مرحله مظفیری پیوند دارد و از این رو، تفسیر آن باید هم‌زمان فضایی و تاریخی باشد.

کتیبه‌ها: زبان، تاریخ و قرارداد فرهنگی

کتیبه در سطح محتوای زبانی روشن‌ترین نمونه نشانه نمادین است، زیرا رابطه واژه و معنا بر قرارداد زبان استوار است. در مسجد جامع یزد، اهمیت کتیبه‌ها صرفاً محتوایی نیست؛ کتیبه مورخ ۷۷۷ق در کرباس شرقی هم‌زمان حامل متن و شاهد تاریخی است. از این رو، یک صورت نوشتاری می‌تواند در دو رابطه متفاوت عمل کند: در نسبت با معنای واژگان نمادین و در نسبت با زمان و مرحله تاریخی ثبت‌شده، به‌مثابه شاهد و نشانه‌ای نمایه‌ای از حضور مداخله تاریخی. این تمایز، ظرفیت تحلیل پیرسی را فراتر از طبقه‌بندی یک‌بعدی نشان می‌دهد. مستندنگاری و مرمت این کتیبه نشان داده است که خوانش نوشتار و تشخیص لایه تاریخی در این بخش از بنا به یکدیگر وابسته‌اند. (7)

کاشی، رنگ و تراکم تزئین: تمایز فضایی به‌جای نمادپردازی ثابت

در صورت موجود مسجد، همان‌گونه که مطالعات عناصر تجسمی و هماهنگی رنگ و نقش نیز نشان داده‌اند (15, 16)، تمرکز تزئینی در بخش‌های شاخص ورودی، ایوان و فضای قبله نسبت به سطوح ساده‌تر، سلسله‌مراتب بصری را تقویت می‌کند. در این تحلیل، موضوع اولیه رنگ و کاشی «اهمیت نسبی فضا و تمایز سطوح» است و نه مفاهیمی چون آسمان یا بی‌نهایت. هنگامی که افزایش تراکم تزئین با جایگاه برجسته فضایی هم‌زمان شود، می‌توان از رابطه‌ای زمینه‌مند و تا حدی نمایه‌ای سخن گفت. هر دلالت قراردادی رنگ تنها در صورت وجود شاهد تاریخی مستقل پذیرفتنی است.

نور: دامنه محدود استنتاج

نور در معماری تنها زمانی در چارچوب پیرسی قابل تحلیل است که رابطه آن با علت فضایی مشخص باشد. با توجه به اینکه پژوهش حاضر سنجش زمان‌مند نور یا مشاهده میدانی انجام نداده است، نور به عنوان یافته مستقل و قطعی طبقه‌بندی نمی‌شود. صرفاً می‌توان گفت بازشوها و تفاوت محصوریت ظرفیت ایجاد تفاوت روشنایی و تأکید فضایی را دارند. بنابراین، نور در این مقاله یک متغیر مکمل و مشروط است، نه یکی از شواهد اصلی اثبات غلبه نمایه‌ای.

ماتریس نهایی روابط نشانه‌ای

جدول ۴. ماتریس تحلیل عناصر، موضوع، اثر تفسیری و شواهد

عناصر	موضوع دلالت	اثر تفسیری	رابطه غالب	شاهد فضایی/تاریخی	سطح اطمینان
سردر و مناره	ورودی و هویت مجموعه	تشخیص دسترسی و حضور بنا	نمایه‌ای؛ نمادین ثانویه	اتصال سردر با آستانه؛ عرف فرهنگی مناره	متوسط تا بالا
آستانه	مرز بیرون/درون	تشخیص تغییر قلمرو	نمایه‌ای	تغییر واقعی محصوریت و موقعیت	بالا
مسیر	مقصد و جهت دسترسی	جهت‌یابی تدریجی	نمایه‌ای	اتصال واقعی فضاها و متوالی	بالا
صحن	سازمان پیرامونی	خوانش نسبی ساختار کلی	نمایه‌ای	گشودگی دید و نسبت واقعی عناصر	بالا
ایوان قبله	محور اصلی نیایش	تشخیص تقدم جهت	نمایه‌ای	موقعیت محوری، مقیاس و اتصال با گنبدخانه	بالا
گنبدخانه	مرکز بخش نیایش	دریافت تمرکز فضایی	نمایه‌ای	قرارگیری در محور، ارتفاع و مجاورت محراب	بالا
محراب	قبله و مرکز آیینی	تشخیص جهت نماز	نمایه‌ای + نمادین	قرارگیری بر دیوار قبله؛ جایگاه آیینی و لایه تاریخی	بالا
کتیبه	مضمون زبانی و تاریخ ثبت‌شده	فهم متن و تشخیص لایه تاریخی	نمادین؛ در تاریخ‌گذاری نمایه‌ای	قرارداد زبان؛ کتیبه مورخ ۷۷۷ق	بالا
کاشی و رنگ	تمایز و تأکید فضایی	تشخیص اهمیت نسبی	زمینه‌مند؛ گاه نمایه‌ای	تفاوت تراکم و پوشش سطوح شاخص	متوسط

الگوی یکپارچه نظام نشانه‌ای مسجد

ترکیب یافته‌ها نشان می‌دهد که واحد اصلی تحلیل نه عنصر منفرد، بلکه رابطه میان عناصر در یک توالی تاریخی و فضایی است. زنجیره پایه به این صورت صورت‌بندی می‌شود: شناسایی حضور بنا ← تشخیص ورودی ← عبور از آستانه ← خواندن سازمان صحن ← دریافت محور قبله ← تمرکز بر ایوان و گنبدخانه ← تشخیص محراب و جهت قبله. در این زنجیره، هر مرحله بخشی از ابهام مرحله قبل را کاهش می‌دهد و موضوع مرحله بعد را قابل تشخیص‌تر می‌کند.

جدول ۵. مدل مرحله‌ای تولید معنا در شبکه فضایی

مرحله	بازنمون غالب	موضوع	اثر تفسیری	رابطه غالب
شناسایی بنا	سردر/عناصر عمودی	حضور و دسترسی	تشخیص مجموعه	نمایه‌ای + نمادین
ورود	سردر و آستانه	مرز بیرون/درون	تشخیص تغییر قلمرو	نمایه‌ای
حرکت	توالی فضاها	مسیر دسترسی	جهت‌یابی	نمایه‌ای
خواندن صحن	گشودگی و نسبت جداره‌ها	سازمان کلی	تشخیص محور غالب	نمایه‌ای
تمرکز بر قبله	ایوان قبله	محور نیایش	تشخیص تقدم جهت	نمایه‌ای
تمرکز فضایی	گنبدخانه	مرکز نیایش	دریافت اهمیت	نمایه‌ای
تثبیت آیینی	محراب و کتیبه	قبله و مضمون دینی/تاریخی	تثبیت جهت و معنا	نمایه‌ای + نمادین

بحث

مهم‌ترین نتیجه پژوهش این است که در سازمان پایه تجربه فضایی مسجد جامع یزد، روابط نمایه‌ای از حیث تقدم کارکردی و تکرار در مراحل متوالی نقش بنیادی دارند. این نتیجه به معنای انکار نماد در معماری اسلامی نیست؛ بلکه ترتیب تحلیل را تغییر می‌دهد. پیش از جست‌وجوی معناهای انتزاعی باید بررسی کرد که معماری چگونه از طریق اتصال، مجاورت، محور، مقیاس و توالی، موقعیت و مقصد را آشکار می‌کند. نمادها بر این بستر مکانی سوار می‌شوند و در مواردی مانند کتیبه، محراب و عرف شناخت عناصر، لایه‌های فرهنگی را می‌افزایند.

این برداشت با رویکرد (3) همسو است که معنا در فضا را با کنش و استفاده پیوند می‌دهد و نشان می‌دهد نشانه‌شناسی فضا نباید به زبان محدود شود. همچنین با (8) در ضرورت تحلیل کلیت ساختمان و با (10) در توجه به حرکت و تجربه فضایی هم‌راستا است. تفاوت پژوهش حاضر در دو نکته است: نخست، هر مؤلفه پیش از تفسیر فرهنگی بر اساس نوع رابطه آن با موضوع طبقه‌بندی می‌شود؛ دوم، زمان و گاه‌نگاری نه پس‌زمینه، بلکه بخشی از شرایط تفسیر نشانه است. از این منظر، چارچوب پیرسی چیززی بیش از بازنام‌گذاری کارکردهای معماری عرضه می‌کند. تحلیل عملکردی می‌تواند توضیح دهد که یک مسیر دسترسی چگونه کار می‌کند، اما تحلیل نشانه‌شناختی می‌پرسد این مسیر به چه موضوعی ارجاع می‌دهد، چگونه اطلاعاتی درباره مقصد تولید می‌کند و چه اثر تفسیری ایجاد می‌شود. بدین ترتیب، رابطه میان کارکرد و معنا روشن می‌شود بدون آنکه یکی به دیگری فروکاسته شود. این تمایز پاسخ به نقدی است که ممکن است نشانه‌شناسی معماری را صرفاً واژگان تازه‌ای برای تحلیل عملکرد بداند.

نتیجه تاریخی پژوهش نیز اهمیت مستقل دارد. صورت کنونی مسجد جامع یزد یک نظام یک‌زمانه نیست. محور اصلی و گنبدخانه به ساختار سده هشتم پیوند دارند، در حالی که شواهد مظفری، از جمله کتیبه مورخ ۷۷۷ق و مداخلات مرتبط با ورودی و فضای قبله، لایه‌ای مهم به شبکه دلالتی افزوده‌اند. بنابراین، معنا در بنای تاریخی از جمع مکان و زمان شکل می‌گیرد: یک عنصر متأخر می‌تواند در شبکه‌ای قدیم‌تر قرار گیرد و معنای کل را دوباره سازمان دهد.

مقایسه با ادبیات معماری اسلامی نیز نشان می‌دهد که پرهیز از نمادپردازی شتاب‌زده به معنای حذف معنای قدسی نیست. آثار (11) و (12) بر تنوع تاریخی، جغرافیایی و کارکردی معماری اسلامی تأکید دارند؛ از این رو، نسبت دادن معنایی یگانه به گنبد، رنگ یا هندسه در همه بناها با این تنوع سازگار نیست. در مدل حاضر، مفاهیم فرهنگی زمانی وارد تحلیل می‌شوند که رابطه قراردادی یا شاهد تاریخی قابل شناسایی باشد.

دستآورد نظری پژوهش را می‌توان در پنج مؤلفه خلاصه کرد: صورت معماری، موضوع دلالت، اثر تفسیری، نوع رابطه نشانه‌ای و زمینه تاریخی. مزیت این مدل آن است که مشاهده کالبدی را به تفسیر فرهنگی متصل می‌کند، اما مرز میان آن‌ها را از بین نمی‌برد. این الگو به‌ویژه برای بناهای چنددوره‌ای مناسب است، زیرا اجازه می‌دهد هر رابطه در زمان شکل‌گیری یا دگرگونی خود خوانده شود.

محدودیت‌های پژوهش

این پژوهش بر اسناد تاریخی، مطالعات منتشرشده، پلان‌ها و مستندات تصویری متکی است و مشاهده میدانی نظام‌مند، ردیابی مسیر کاربران، مصاحبه، سنجش کمی نور یا تحلیل مستقل خط دید شهری انجام نشده است. از این رو، یافته‌ها درباره حرکت و ادراک به ظرفیت‌های قابل استنباط از ساختار مستند فضا محدود می‌شوند و نباید معادل داده تجربی رفتار کاربران تلقی شوند. همچنین برخی اجزای صورت کنونی حاصل مرمت‌ها و مداخلات متأخرند؛ در مواردی که تفکیک دقیق لایه‌ها از منابع موجود ممکن نبوده، از انتساب قطعی پرهیز شده است. پژوهش‌های آینده می‌توانند مدل پیشنهادی را با مشاهده میدانی، تحلیل مسیر، سنجش نور، مدل‌سازی رویت‌پذیری و مقایسه با سایر مساجد تاریخی چنددوره‌ای آزمون کنند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که خوانش نشانه‌شناختی مسجد جامع یزد زمانی از تفسیرهای کلی و ثابت فاصله می‌گیرد که «رابطه» به جای «عنصر منفرد» واحد اصلی تحلیل قرار گیرد. در زنجیره اصلی تجربه فضایی، سردر و آستانه دسترسی و تغییر قلمرو را آشکار می‌کنند؛ مسیر و صحن جهت‌یابی و خوانش سازمان را ممکن می‌سازند؛ ایوان قبله و گنبدخانه سلسله‌مراتب محور نیایش را تقویت می‌کنند؛ و محراب جهت قبله را در رابطه‌ای هم‌زمان مکانی و فرهنگی تثبیت می‌کند. از این رو، نمایه‌مندی در سطح سازمان پایه فضا نقش مقدم دارد، در حالی که نمادها در لایه زبان، سنت و شناخت فرهنگی حضور برجسته‌تری می‌یابند. تحلیل تاریخی نیز نشان داد که این شبکه محصول یک مرحله ساختمانی واحد نیست. لایه ایلخانی شالوده محور و مرکزیت فضایی را فراهم کرده و مرحله مظفری، به‌ویژه شواهد مربوط به ۷۷۷ق / ۱۳۷۵-۱۳۷۶م، ورودی، نوشتار، محراب و تزیینات فضای اصلی را در صورت موجود برجسته کرده است. بنابراین، زمان بخشی از منطق نشانه است و حذف یا حاشیه‌ای کردن مرحله مظفری بخشی از سازوکار تحول بنا را پنهان می‌کند.

نوآوری پژوهش در پیشنهاد مدلی پنج‌مؤلفه‌ای است که صورت معماری، موضوع دلالت، اثر تفسیری، نوع رابطه نشانه‌ای و زمینه تاریخی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. این مدل امکان می‌دهد نشانه‌شناسی معماری از فرهنگ‌نامه‌ای از نمادهای ثابت فاصله بگیرد و به روشی برای توضیح فرایند تولید معنا در بناهای تاریخی تبدیل شود. در این چارچوب، مسجد جامع یزد نه مجموعه‌ای از اشیای منفرد، بلکه شبکه‌ای تاریخی و فضایی است که معنا را از شهر تا آستانه، از حرکت تا محور و از محور تا مقصد آیینی مرحله‌به‌مرحله سازمان می‌دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازن و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

خلاصه مبسوط

Extended Abstract

Religious architecture is not merely a physical container for ritual practices; it is simultaneously a material reality, a spatial system, and a framework within which perception, movement, cultural memory, and collective action are organized. Architectural components such as walls, entrances, thresholds, courtyards, iwans, domed chambers, mihrabs, light, inscriptions, and decorative surfaces can therefore function as signs when they are understood in relation to spatial use, cultural habits, ritual practices, and processes of interpretation. This issue is particularly significant in mosque architecture, where spatial organization is closely associated with the qibla, collective worship, historical continuity, and culturally established patterns of recognition. From a Peircean perspective, meaning does not reside inherently in architectural form but is generated through a triadic relation among the representamen, the object, and the interpretant. Accordingly, the interpretation of architecture requires examination not only of what a form looks like, but also of what it refers to, how that reference is established, and what interpretive effect it produces (1, 3). This relational approach is also compatible with architectural semiotics, which emphasizes that architectural forms acquire signifying functions through culturally recognizable codes, modes of use, and spatial conventions rather than through fixed and universal symbolism (2). The Jameh Mosque of Yazd provides an especially suitable case for such an analysis because its present form is the outcome of several historical phases rather than a single moment of construction. Historical studies identify the formation of the principal eighth-century AH structure with the development of the iwan, domed chamber, maqsura, and related spaces, while subsequent Muzaffarid interventions affected the entrance, congregational spaces, mihrab, inscriptions, and major decorative surfaces, and later additions and restorations further contributed to the mosque's current appearance (4-6). The dated inscription of ۷۷۷ق in the eastern vestibule constitutes particularly direct evidence of Muzaffarid activity within the architectural complex and demonstrates the importance of integrating chronological evidence into semiotic interpretation (7). The central problem of the present study is therefore how the mosque can be interpreted semiotically without reducing its components to a catalogue of timeless symbols and without ignoring the historical stratification through which its present spatial and visual system was formed.

The theoretical framework of the study is based on two interconnected dimensions of Charles Sanders Peirce's semiotics: the triadic relation among representamen, object, and interpretant, and the distinction among icon, index, and symbol. In this framework, the representamen is the aspect that functions as the sign, the object is that to which the sign refers, and the interpretant is the interpretive effect generated by the relation between them. The interpretant is therefore not identical with an individual observer; rather, it may take the form of recognition, expectation, orientation, spatial understanding, or culturally mediated meaning (1). The iconic relation depends on qualitative or structural resemblance, the indexical relation depends on a real, spatial, directional, contiguous, or causal connection, and the symbolic relation depends on convention, linguistic codes, learned cultural knowledge, or established social habits. A single architectural element may participate in more than one of these relations simultaneously. The mihrab, for example, is indexically related to the qibla because of its actual location on the qibla wall and its direct role in spatial orientation, while its identification as a mihrab and understanding of its ritual status also depend on culturally learned conventions and therefore have a symbolic dimension. This study deliberately avoids employing the full complexity of Peirce's classificatory system and instead focuses on categories that can be operationalized in the analysis of built space. Such a limitation is methodologically appropriate because the purpose is not to reconstruct Peirce's complete philosophical system but to develop an analytical model capable of distinguishing different types of architectural sign relations. This approach is supported by studies that have applied Peircean semiotics to spatial experience and the built environment, emphasizing the importance of action, movement, use, and embodied orientation in the generation of meaning (3). Contemporary studies of mosque architecture have likewise shifted from the isolated interpretation of symbolic motifs toward the analysis of spatial configuration, movement, form, materiality, and experiential sequence (8-10). At the same time, studies of Islamic architecture have repeatedly demonstrated the necessity of considering historical, geographical, and functional variation rather than assigning universal meanings to domes, colors, geometry, or ornamentation (11, 12). The present research thus combines Peircean semiotics with a historically controlled reading of mosque architecture in order to examine the Jameh Mosque of Yazd as a spatially organized and historically layered network of sign relations.

Methodologically, the research adopts a qualitative, historical-interpretive, case-study approach. The corpus of evidence consists of four principal categories: sources on architectural history and local history used to distinguish phases of construction and intervention; direct studies of the Jameh Mosque of Yazd, including research on its inscriptions, decorative elements, and historical transformations; comparative studies of mosque architecture and spatial configuration; and published architectural plans and visual documentation used to identify spatial position, adjacency, connection, qibla orientation, and variation in decorative concentration. The study does not claim systematic field observation, behavioral tracking, quantitative measurement of light, or independent urban visibility analysis; consequently, the interpretive claims are limited to features that can be supported by published documentation. Analysis was conducted in three stages. First, each architectural element was examined chronologically to avoid merging components from different historical phases into a single undifferentiated temporal layer. Second, each element was assessed through four operational questions: what constitutes the representamen, what is the object of reference, what interpretive effect can reasonably be inferred, and whether the relation between representamen and object is predominantly iconic, indexical, or symbolic. Third, isolated elements were reintegrated into a spatial sequence extending from the recognition of the building and entrance to the threshold, courtyard, qibla axis, iwan, domed chamber, and mihrab. The identification of an indexical relation required evidence of real spatial connection, adjacency, directionality, causality, or physical continuity, whereas symbolic interpretation required identifiable cultural, textual, or conventional support; iconic interpretation required a demonstrable form of qualitative or structural resemblance and was not accepted merely on the basis of symmetry, geometry, or repetition. The historical corpus was especially important because the existing mosque represents a

stratified architectural system. Foundational studies of Iranian and Yazdi architecture provide the principal chronological framework for distinguishing Ilkhanid, Muzaffarid, and later interventions (4-6). Direct studies of the mosque and its visual and decorative components further support the analysis of architectural distinctions within the complex (15-17). The evidence from the dated eastern vestibule inscription is particularly significant because it demonstrates how textual meaning and historical indexicality can coexist within the same material feature (7).

The findings indicate that indexical relations constitute the primary organizing mechanism in the fundamental spatial experience of the Jameh Mosque of Yazd, not because indexical signs simply outnumber other sign types, but because actual spatial connections repeatedly guide orientation, access, sequence, and ritual concentration. At the urban interface, the entrance portal and associated vertical elements contribute to the identification of access and the presence of the mosque complex. The portal functions indexically because it is physically connected to the actual threshold and entrance route, whereas recognition of the minaret as an architectural component associated with a mosque depends partly on cultural knowledge and therefore also involves a symbolic dimension. The threshold functions even more directly as an index because crossing it produces an actual change in enclosure, visual orientation, and spatial condition, enabling the recognition of transition between exterior and interior. The circulation path continues this logic by linking successive spaces and progressively reducing ambiguity concerning destination. Rather than merely transporting the user, the sequence of entrance, intermediate spaces, courtyard, qibla iwan, and domed chamber generates spatial information through actual continuity and adjacency. The courtyard makes surrounding relationships more legible by allowing several elevations and directional alternatives to be perceived in relation to one another, thereby reinforcing the recognition of the dominant qibla axis. The qibla iwan gains semiotic priority through scale, axial position, and direct connection with the domed chamber, and its principal relation is indexical because its architectural position directs attention toward the principal ritual axis. The domed chamber similarly acquires spatial centrality through its location, height, covering system, adjacency to the mihrab, and increased decorative concentration. These findings are consistent with broader studies that emphasize spatial configuration, accessibility, movement, and sequential experience in the interpretation of mosque architecture (8, 13, 18). However, the present study differs by insisting that spatial meaning must be linked to the specific type of semiotic relation involved and by avoiding the automatic conversion of formal features such as height, symmetry, or geometry into mystical or symbolic meanings without independent historical evidence.

The analysis of the mihrab, inscriptions, ornamentation, color, and historical layers demonstrates that the mosque's signifying system is not exclusively indexical but operates through overlapping semiotic modes. The mihrab provides the clearest example of simultaneous indexical and symbolic relations: its actual location on the qibla wall establishes a direct spatial relationship with the direction of prayer, while recognition of its ritual status depends on cultural and religious convention. Inscriptions constitute the most explicit symbolic signs because linguistic meaning is based on conventional relations between written forms and their semantic content. Yet inscriptions may also acquire indexical value when they provide direct evidence of historical presence, patronage, or intervention. The inscription dated ۷۷۷ق in the eastern vestibule therefore functions both symbolically, through its textual meaning, and indexically, through its material relationship to a documented historical phase (7). Decorative surfaces, tilework, and color must be treated with greater caution. Studies of the visual elements and chromatic-motif harmony of the Jameh Mosque of Yazd show that decorative concentration is unevenly distributed and that major architectural zones such as the entrance, iwan, and qibla space receive stronger visual emphasis (15, 16). In the present analysis, these differences are interpreted primarily as mechanisms of spatial differentiation and emphasis rather than as evidence of fixed symbolic meanings such as infinity, heaven, or transcendence. A contextual indexical relation may be proposed when greater decorative density coincides with spatial prominence, but conventional color symbolism is accepted

only where independent cultural or historical evidence is available. Light is treated even more cautiously, because the absence of time-based illumination measurements and systematic field observation prevents it from serving as a primary evidentiary basis. Historically, the findings also confirm that the existing signifying network was formed through successive interventions rather than as a unified system. The earlier structural organization of the principal axis and domed space was modified and enriched by Muzaffarid interventions, while later additions further altered the spatial and decorative configuration. Comparative and historical studies reinforce the necessity of distinguishing these phases when interpreting stylistic and spatial characteristics (4, 6, 14). The principal theoretical contribution of this approach is therefore the integration of architectural form, object of signification, interpretive effect, type of sign relation, and historical context within a single analytical framework.

In conclusion, the semiotic interpretation of the Jameh Mosque of Yazd becomes more precise when the primary unit of analysis is shifted from the isolated architectural element to the relation through which that element acquires meaning within a spatial and historical network. The mosque is not best understood as a collection of independent symbols, nor can its present configuration be treated as the product of a single homogeneous architectural phase. Its basic spatial logic is organized through repeated indexical relations: the entrance indicates access, the threshold marks an actual transition, the circulation sequence reveals successive destinations, the courtyard clarifies relative spatial organization, the qibla iwan strengthens directional hierarchy, the domed chamber concentrates the principal ritual zone, and the mihrab stabilizes the relationship between architectural space and the direction of prayer. Symbolic relations remain essential, especially in inscriptions, cultural recognition of ritual elements, and conventionally understood architectural forms, but they operate upon and within a spatial structure whose primary intelligibility is frequently generated by actual position, connection, adjacency, and direction. Historical stratification is equally central to the interpretation, because the current signifying system emerged through successive phases, including the foundational eighth-century AH structure, major Muzaffarid interventions, and later additions and restorations. The Muzaffarid phase is especially significant because it affected the entrance, inscriptions, mihrab, and decorative organization of the principal spaces and therefore substantially shaped the present architectural reading of the mosque. The study consequently proposes a five-component analytical model consisting of architectural form, object of signification, interpretive effect, type of sign relation, and historical context. This model allows architectural semiotics to move beyond a dictionary-like treatment of fixed symbols and toward an explanation of how meaning is gradually produced through the interaction of spatial configuration, cultural recognition, and historical transformation. Within this framework, the Jameh Mosque of Yazd can be understood as a dynamic historical-spatial network in which meaning is generated progressively from urban presence to threshold, from movement to orientation, and from orientation to the ritual destination.

References

1. Peirce CS. The Essential Peirce: Selected Philosophical Writings, Volume 2 (1893–1913): Indiana University Press; 1998.
2. Eco U. Function and Sign: The Semiotics of Architecture. Routledge; 1997. p. 182-202.
3. Määtänen P. Semiotics of Space: Peirce and Lefebvre. *Semiotica*. 2007;166(1-4):453-61.
4. Wilber DN. The Architecture of Islamic Iran: The Il Khānid Period: Princeton University Press; 1955.
5. Holod R. The Monuments of Yazd: Architecture, Patronage and Setting, 1300–1450: Harvard University; 1972.
6. Golombek L, Wilber DN. The Timurid Architecture of Iran and Turan: Princeton University Press; 1988.
7. Hamzavi Y. Identification and Restoration of the Painted Inscription Layers in the Eastern Entrance Hall of the Great Jame Mosque of Yazd. *Conservation Science and Cultural Heritage*. 2015;New Series, Year 3.
8. Peker G, Semerci F, Yaldız E. Reading the Examples of Modern Mosques in Turkey through Semiotics. *Architecture and Urban Planning*. 2024;20(1):160-79.
9. Widodo T, Artiningrum P. The Semiotics Study of Al-Ahdhar Mosque Architecture Using the Trichotomy of Charles Sanders Peirce. *ARTEKS: Jurnal Teknik Arsitektur*. 2022;7(2):259-68.
10. Urrahmi A, Hanafiah UIM, Sudarisman I. Interpreting Sacred Space: A Peircean Semiotic Study of Symbolic Meaning in Al-Safar Mosque. *ARTEKS: Jurnal Teknik Arsitektur*. 2026;11(2):577-86.

11. Hillenbrand R. Islamic Architecture: Form, Function, and Meaning: Columbia University Press; 1994.
12. Blair SS, Bloom JM. The Art and Architecture of Islam, 1250–1800: Yale University Press; 1994.
13. Fadakari MM, Andaroodi E. Patterns in the Spatial Configuration of Sultani Mosques in the Qajar Period: A Comparative Study Using Space Syntax and Layout-Based Analysis. Built Heritage. 2024;8:28.
14. Neghabi M, Nejad Ebrahimi A. A Comparative Study of Yazd Jame Mosque and Tabriz Mozaffariyeh Mosque (Kabud Mosque) to Identify the Distinctions and Commonalities in Timurid and Turkmen Architecture. Journal of Iranian Islamic Period History. 2024;15(38):1-7.
15. Dadkhahi MA. An Examination of the Characteristics of Visual Elements in the Great Jame Mosque of Yazd. Yazd Culture. 2003;5(16-17):14-28.
16. Shayestefar M, Behzadi M. Harmony of Color and Motif in the Decorations of the Jame Mosque of Yazd, Meybod Zilu, and Pottery. Islamic Art Studies. 2011(15):91-110.
17. Golshan Yazdi S. A Historical Study of the Great Jame Mosque of Yazd. Yazd Culture. 2001;3(10-11):93-111.
18. Çakıroğlu B, Akat R. Semantic and Syntactic Dimensional Analysis: The Case of Süleymaniye Mosque. Journal of Islamic Architecture. 2025;8(4):1174-97.